

شهید مصطفی انجم افروز



سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۱۰/۱۱
محل تولد	بوشهر - نجف اشرف
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۵/۲۴
محل شهادت	چنگوله
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	گلزار شهدای قم

زندگینامه

شهید مصطفی انجم افروز در سال ۱۳۴۵ در نجف اشرف متولد شد و در سال ۱۳۶۴ در منطقه چنگوله آسمانی شد. از این شهید هنرمند آثار بسیاری در زمینه‌های شعر، نقاشی، خوشنویسی به یادگار مانده است.

خانواده این شهید بزرگوار در سال ۱۳۵۰ به دلیل فشارهای رژیم بعث عراق به قم مهاجرت کردند و این شهید بزرگوار تحصیلات خود را در سال ۱۳۵۲ در دبستان فیض قم، سال ۱۳۵۷ در مدرسه راهنمایی معلم و دبیرستان را مدرسه شهید رجایی این شهر در رشته علوم تجربی و بهداشت ادامه دادند.

شهید مصطفی انجم افروز علاقه بسیاری به خوشنویسی و نقاشی داشتند و آثار بسیاری از این شهید به یادگار مانده است و از ویژگی‌های شاخص این شهید هنرمند استفاده از هنر خود در جبهه‌های دفاع مقدس است.

با آغاز دفاع مقدس شهید مصطفی انجم افروز بارها اقدام به ثبت نام برای اعزام جبهه‌های نبری حق علیه باطل کردند که به دلیل سن کم ایشان با درخواست وی موافقت نمی‌شد، اما سرانجام در سال ۱۳۶۰ در سن ۱۶ در حالی که دانش آموز اول دبیرستان بود توانست به جبهه‌ها اعزام شود.

وی هشت ماه بعد از آن، در حالی که مشغول تحصیل در پایه دوم دبیرستان بود، برای دومین بار راهی جبهه شد و در واحد بهداری لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) فعالیتش در این عرصه دفاع مقدس ادامه داد.

شهید انجم افروز برای سومین بار در خرداد ۶۲ و به مدت ۵ ماه به جبهه رفت و به عنوان تک‌تیرانداز و آربی جی‌زن فعالیت کرد و برای چهارمین بار در فروردین ۶۳ عازم صحنه‌های نبرد شد و در گردان سیدالشهدا (ع)، در جبهه‌های جنوب به مبارزه با دشمن متجاوز پرداخت.

پنجمین حضور وی در جبهه‌های حق علیه باطل در خرداد ۱۳۶۳ با ۶ ماه حضور مداوم در مناطق عملیاتی بود. این شهید برای آخرین بار در تیرماه ۶۴ با تیپ ۷۷ لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) عازم جبهه شد و به عنوان جانشین گروهان به منطقه چنگوله حضور یافت.

این شهید هنرمند در عملیات عاشورای ۲ به عنوان فرمانده گروهان مشارکت و در ۲۴ مردادماه ۶۴ مفقودالاثر شد و پس از ۱۵ سال پیکر مطهر این شهید در عملیات تفحص شناسایی و به قم منتقل و در گلزار شهدای قم به خاک سپرده شد.

شهید مصطفی انجم افروز در هنگام شهادت ۱۹ سال سن داشت.

وصیت نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند؛ درهم کوبنده ستمگران و یاور مستضعفان؛ با درود و سلام بر رهبر عظیم الشان و بت شکن زمان، خمینی روح الله و امت قهرمان و شهیدپرور و شهیدان همیشه زنده تاریخ.

درود بر حسینان حماسه آفرین عاشورا و کربلا.

هم اکنون، می خواهم به جبهه های نبرد عازم شوم و زندگی جدیدی را آغاز کنم و کربلای خونین ایران را زیارت کنم و عاشورای واقعی زمانه را از ته قلب و بلکه با چشم خویش ببینم و به آرزوی دیرینه خویش برسم و آن، آرزوی همیشگی شهادت است.

البتّه شهادت را نه برای پیدا کردن نام بعد از مرگم می خواهم بلکه برای پیروزی حق و نابودی باطل و افزوده شدن عمر عزیز رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی تا انقلاب مهدی(عج) است.

و اینک سخنی با پدر بزرگوار و مادر مهربانم دارم:

ای پدر و مادر عزیزم! از اینکه در دوران زندگیم، نتوانستم با درس خواندن، به اسلام عزیز خدمتی کنم، افسوس می خورم اما از اینکه شما فرم اعزام مرا امضا کردید، بسیار خوشحالم که با ریختن خون خود، اسلام را یاری کنم. از شما می خواهم که مرا حلال کنید، همچنین از خویشاوندان نیز می خواهم که مرا حلال کنند.

ضمناً به برادر عزیزم علی بگوئید درسش را بیشتر بخواند و جای خالی مرا پر کند و از اینکه ایشان و دیگران را اذیت کرده ام، مرا ببخشند و به دوستم حسن حجتی و دیگر دوستانم بگوئید که در محله، برای اسلام، خدمت کنند.

والسلام

مصطفی انجم افروز

مصاحبه

گفت و گوید «جوان» با خواهر هنرمند شهید مصطفی انجم
برادرم شهادت را در تابلوی افتخاراتش نقاشی کرد
شهیدان سرمایه‌های گرانبهائی هستند که برای حفظ انقلاب و کشور به فرمان امام خویش راهی جبهه‌های نبرد
شدند تا دست متجاوز به ایران اسلامی را قطع کنند.
به بهانه برگزاری کنگره شهدای هنرمند □ که برگزاری اینگونه کنگره‌ها نقش بسزایی در معرفی شهدا به نسل جوان
دارد - به سراغ شهید هنرمند مصطفی انجم افروز رفتیم. شهیدی که علاوه بر خطاطی و نقاشی، دستی هم در
نویسندگی داشت. آنچه در پی می‌آید روایت خواهر شهید از هنرمند شهید مصطفی انجم افروز است.
خانم انجم! ابتدا از کودکی و تحصیلات برادر شهیدتان بگویید.

مصطفی در ۱۱ دی ماه ۴۵ در شهر مقدس نجف اشرف به دنیا آمد. خانواده ما در سال ۵۰ به دلیل اخراج از سوی
رژیم صدام، راهی شهر مقدس قم شدند و در آنجا سکونت گزیدند. مصطفی در سال ۵۲ و در سن شش سالگی،
راهی دبستان فیض قم شد و تحصیلات ابتدایی را در همین دبستان به پایان برد. پس از آن در سال ۵۷ در مدرسه
راهنمایی معلم قم ثبت‌نام کرد و در سال ۶۰ راهی دبیرستان بازرگانی و حرفه‌ای قم که اکنون به نام شهید رجایی
است، شد و در آنجا در رشته علوم تجربی و بهداشت، مشغول به تحصیل شد، شهید به خطاطی و نقاشی نیز توجه
خاصی داشت.

برادران چطور به جبهه رفت، گویا حضور ایشان در جبهه‌های دفاع مقدس به طور مکرر صورت می‌گرفت؟

مصطفی همیشه برای حضور در جبهه بسیار راغب و مشتاق بود اما سنش کم بود و مسئولان به او اجازه نمی‌دادند
که راهی جبهه شود. بالاخره با اصرار فراوان موافقت مسئولان اعزام را جلب کرد و برای اولین بار در اسفند ۶۰
در حالی که دانش آموز سال اول دبیرستان بود، راهی جبهه شد.

حدود هشت ماه بعد از آن، در حالی که مشغول تحصیل در پایه دوم دبیرستان بود، برای دومین بار روانه جبهه
شد و در واحد بهداری لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ج) فعالیتش را ادامه داد. برای سومین بار در خرداد ۶۲ و به مدت
پنج ماه به جبهه رفت و به عنوان تک‌تیرانداز و آرپی‌جی‌زن فعالیت کرد. چهارمین بار هم در فروردین ۶۳ به
جبهه رفت و در گردان سیدالشهدا (ع)، در جبهه‌های جنوب به مبارزه با دشمن متجاوز پرداخت. پس از ۳۷ روز
حضور در جبهه به منزل بازگشت و برای پنجمین بار در خرداد ۶۳ راهی جبهه شد و شش ماه در منطقه ماند.
برادرم آخرین بار در تیر ماه ۶۴ با تیپ ۷۷ لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ج) اعزام جبهه شد و به عنوان جانشین گروهان
به منطقه چنگوله اعزام شد. شهید در عملیات عاشورای ۲ به عنوان فرمانده گروهان شرکت کرد و در همین عملیات
در ۲۴ مرداد ماه ۶۴ مفقودالاثر شد.

پیکر شان چند سال بعد به خانه برگشت؟

بعد از ۱۵ سال در تیر ماه ۷۹، به همت گروه تفحص شهدا، پیکر برادرم از روی پلاکش در منطقه چنگوله پیدا شد و
پس از حدود یک ماه بقایای بدن برادرم را به ما تحویل دادند و پس از تشییع جنازه بسیار باشکوه، در گلزار شهدای
قم به خاک سپرده شد. برادرم هنگام شهادت، ۱۹ ساله بود.

اخلاص و دوری از ریا مهم‌ترین ویژگی برادرم بود. مصطفی همچنین اهل کمک بود و با همت، متواضع و فروتن،
ساده‌زیست و کم توقع، مهربان، صمیمی، شیفته و آرزومند شهادت بود. او از غیبت بیزار بود. به طوری که در

محفل غیبت یا تذکر می داد یا بلند می شد و می رفت.

شهید در چه رشته های هنری فعال بود؟

رشته هنری برادرم بیشتر نویسندگی بود اما در نقاشی و خطاطی هم تبحر داشت. به عنوان مثال تمثال شهید چمران را روی دیوار مسجد محل کشیده بود. شهید دفترچه ای دارد که در آن خاطرات خود را از جنگ نوشته این در حالی است که برادرم برخی از خاطرات را نقاشی کرده است. شهدا هنرمندانه هنر شهادت را بر تابلو افتخارات ترسیم کردند.

در پایان اگر خاطره ای از شهید دارید، برای ما بازگو کنید

سال ۶۲ به خاطر کار پدر ما به بوشهر مهاجرت کردیم، مصطفی در قم ماند. من آن سال دوم راهنمایی بودم. تابستان سال ۶۲ مصطفی پیش ما آمد. هنگام رفتن به اصرار او ما هم همسفرش شدیم تا به قم برویم. بین راه برای ناهار نان و هندوانه گرفت. من به او اعتراض کردم که نان و هندوانه که ناهار نمی شود! من نمی خورم. مصطفی گفت بخور خواهرم، اکثر اوقات غذای ما در جبهه همین است.

خواهر شهید مصطفی انجم افروز با معرفی برادر خود به ماجرای جبهه رفتن برادرش اشاره می کند و می گوید: مصطفی همیشه برای حضور در جبهه بسیار راغب و مشتاق بود اما سنش کم بود و مسئولان به او اجازه نمی دادند که راهی جبهه شود. بالاخره با اصرار فراوان، موافقت مسئولان اعزام را جلب کرد و برای اولین بار در اسفند ۶۰ در حالی که دانش آموز سال اول دبیرستان بود، راهی جبهه شد. حدود هشت ماه بعد از آن، در حالی که مشغول تحصیل در پایه دوم دبیرستان بود، برای دومین بار روانه جبهه شد و در واحد بهداری لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ج) فعالیتش را ادامه داد.

خواهر شهید انجم در ادامه می گوید: برای سومین بار در خرداد ۶۲ و به مدت پنج ماه به جبهه رفت و به عنوان تک تیرانداز و آرپی جی زن فعالیت کرد. چهارمین بار هم در فروردین ۶۳ به جبهه رفت و در گردان سیدالشهدا(ع)، در جبهه های جنوب به مبارزه با دشمن متجاوز پرداخت. پس از ۳۷ روز حضور در جبهه به منزل بازگشت و برای پنجمین بار در خرداد ۶۳ راهی جبهه شد و شش ماه در منطقه ماند.

او به نحوه شهادت برادرش اشاره می کند و می گوید: برادرم آخرین بار در تیر ماه ۶۴ با تیپ ۷۷ لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ج) عازم جبهه شد و به عنوان جانشین گروهان به منطقه چنگوله اعزام شد. شهید در عملیات عاشورای ۲ به عنوان فرمانده گروهان شرکت کرد و در همین عملیات در ۲۴ مرداد ماه ۶۴ مفقودالاثر شد. بعد از ۱۵ سال در تیر ماه ۷۹، به همت گروه تفحص شهدا، پیکر برادرم از روی پلاکش در منطقه چنگوله پیدا شد و پس از حدود یک ماه بقایای بدن برادرم را به ما تحویل دادند و پس از تشییع جنازه بسیار باشکوه، در گلزار شهدای قم به خاک سپرده شد. برادرم هنگام شهادت، ۱۹ ساله بود.

وی اخلاص و دوری از ریا را مهم ترین ویژگی برادرش عنوان می کند و می گوید: مصطفی همچنین اهل کمک بود و با همت، متواضع و فروتن، ساده زیست و کم توقع، مهربان، صمیمی، شیفته و آرزومند شهادت بود. او از غیبت بیزار بود. به طوری که در محفل غیبت یا تذکر می داد یا بلند می شد و می رفت. و از همه مهمتر اینکه مصطفی همیشه اینطور بود. نه این که در دوره خاصی و یا با حضور در جبهه.

او به هنرمندی های برادرش اشاره کرده و می گوید: رشته هنری برادرم بیشتر نویسندگی بود اما در نقاشی و

خطاطی هم تبحر داشت. به عنوان مثال تمثال شهید چمران را روی دیوار مسجد محل کشیده بود. شهید دفترچه‌ای دارد که در آن خاطرات خود را از جنگ نوشته است. این در حالی است که برادرم برخی از خاطرات را نقاشی کرده است. شهدا هنرمندانه هنر شهادت را بر تابلو افتخارات ترسیم کردند.

حیدر مصلح هم رزم شهید

شهید «انجم افروز» فرماندهی که خود را امدادگر جا می‌زد

حیدر مصلح در مراسم گرامیداشت شهید مصطفی انجم افروز با بیان این که از شهید مصطفی گفتن بسیار سخت است، اظهار داشت: فاصله بین ما و ایشان از زمین تا آسمان است زیرا ما آن سطح عالی و عرفان و آن سیر و سلوک را درک نکردیم، بنابراین نمی‌توانیم توصیفی از این شهید داشته باشیم.

وی با بیان این که نمی‌توان شهید مصطفی را آنچنان که بوده توصیف کرد، ابراز داشت: وقتی در این مجلس نشسته بودم مانند نواری شهدایی مانند غلامحسین لطیفی، عباس فقیه، شهید عبدالشاهی و کشاورز و بسیاری دیگر از شهدایی که انسان‌های بزرگی بودند، از مقابل چشمانم می‌گذشتند.

مصطفی از تعریف و تمجید خوشی نمی‌آمد

مصلح در مورد ویژگی‌های شهید مصطفی انجم افروز گفت: یکی از ویژگی‌هایی که کار مرا سخت می‌کند این است که هر وقت می‌خواستیم رفتارهای پسندیده مصطفی را بیان کنیم با واکنش این شهید مواجه می‌شدیم زیرا از تعریف و تمجید خوشی نمی‌آمد.

وی با بیان این که به دلیل این خصوصیتش تعریف کردن برایم سخت است، ابراز داشت: نمی‌دانم از جلسات قرآنی ماه رمضان در قم که باهم خدمت استاد میردامادی (پدر مداح مشهور) می‌رفتیم بگویم یا درس اخلاق آیت‌الله مظاهری که با این شهید بزرگوار افتخار حضور داشتیم.

مصلح که یکی از نزدیک‌ترین دوستان به شهید انجم افروز از دوران خردسالی تا جوانی بود، ابراز داشت: یک بار در جبهه و زمانی که در لشکر ۱۹ فجر بودیم، به طور اتفاقی با آقای بحرانی با پرس و جو به لشکر علی ابن ابیطالب قم رفتیم و در آنجا یک روز را با شهید مصطفی بودیم.

مصلح با بیان این که لشکر علی ابن ابیطالب قم حال و هوای خاصی داشت، افزود: در آن زمان حال خوبی داشتیم و آن روز به اندازه کل روزها با شهید مصطفی برای من خاطره شد.

اخلاص مصطفی زبازد بود

وی در مورد یکی از خصوصیت‌های شهید انجم افروز که دکتر داوودی، هم‌رزم این شهید نیز بدان اشاره داشت، گفت: یکی از خصلت‌های مصطفی که زبازد بود، اخلاصش بود و جمله‌ای که دکتر داوودی هم به آن اشاره داشت یعنی اینکه وقتی به حرم می‌رفت، ناگهان گم می‌شد.

مصلح ادامه داد: حال و هوای درس اخلاق آیت‌الله مظاهری خیلی خاص بود. ماه مبارک رمضان وقتی از خانه می‌رفتیم تا به مسجد بازار برای درس اخلاق برسیم، ناگهان می‌دیدیم مصطفی گم می‌شد و بعد از درس در نقطه‌ای

از مسجد ظاهر می شد تا با هم به منزل برگردیم.

مصلح با بیان این که وی عامدانه گم می شد تا بتواند تنها باشد، ابراز داشت: به دلیل اخلاصی که داشت نمی خواست کسی متوجه راز و نیاز خودش و خدایش باشد.

مصلح که بغض گلویش را گرفته و به سختی سخن می گفت، افزود: خیلی سخت است از مصطفی برایتان بگویم اما باید اشاره کنم که خیلی اوقات با صدای راز و نیاز مصطفی در نیمه های شب از خواب بیدار می شدیم.

وی پنهان کاری را از دیگر خصلت های شهید انجم افروز عنوان کرد و ابراز داشت: در زمان تشیع مصطفی متوجه شدیم وی فرمانده گروهان بوده در حالی که هرگاه از مصطفی در مورد منطقه می پرسیدیم می گفت امدادگر است.

نزدیک ترین دوست شهید انجم افروز با بیان این که مصطفی طوری رفتار نمی کرد که کسی بفهمد وی فرمانده گروهان است، اظهار داشت: همه تصور می کردند مصطفی امدادگر است در حالی که در زمان تشیع وی سندی به دستمان رسید که نشان می داد فرمانده بوده است.

مصلح با بیان این که وقتی در جبهه وی را دیدیم، مصطفی معاون فرمانده گروهان بود، افزود: این شهید طوری رفتار می کرد که هیچ یکی از رزمنده ها احساس نکنند وی معاون فرمانده یا فرمانده است و به همین دلیل ما تا آخر تصور می کردیم مصطفی امدادگر است.

مصطفی نزد همه عزیز بود

وی در مورد جایگاه شهید انجم افروز در خانواده اش گفت: مصطفی در خانواده جایگاه ویژه ای داشت و با همه طوری رفتار می کرد که آن شخص احساس کند نزدیک ترین فرد به مصطفی است.

مصلح با بیان این که مصطفی مهربانی خاصی داشت، افزود: چهره اش همیشه خندان بود، عصبانی نمی شد، به هیچ عنوان غیبت نمی کرد و اگر در مجلسی غیبت می دید سریع بلند می شد و با تبسم خارج می شد.

مصلح با اشاره به نقش پدر بزرگ شهید انجم افروز آقا شیخ حسن حجتی در تربیت وی، اظهار داشت: رابطه پدر بزرگ و مادر بزرگش با مصطفی بسیار نزدیک، صمیمانه و عاطفی بوده و باید گفت وی نزد همه بسیار عزیز بود.

خاطرات

راز نامه‌ی خصوصی شهید به پدرش چه بود؟
در ادامه قسمتی از نامه شهید انجم افروز به پدرش که آن را از جبهه ارسال کرده است را می‌خوانیم:

«فقط خودت بخوان:

حدود یک سال یا ده ماه پیش که تقریباً از دنیا بریده بودم، بیشتر به فکر مرگ و آخرت و امام زمان (عج) بودم و یا بعضی وقتها در جبهه احساس می‌کردم نوری در دلم پیدا شده و واقعا محب ائمه اطهار (ع) شده‌ام؛ دلم به این جهان، سیر نمی‌شد؛ شبهای چهارشنبه با علاقه خاصی به مسجد جمکران می‌رفتم و هرچه‌طور که بود، سعی داشتم خودم را به آنجا برسانم و با حضرت، درد دل کنم. اتفاقاً شبی از جمکران برگشتم؛ خوابیدم؛ تقریباً در میان خواب و بیداری بود یا خواب بودم که جمال نورانی حضرت ولی عصر امام مهدی - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا - را مشاهده کردم. تکه‌ای از نور بود. حضرت، ایستاده بودند و بنده در پیش پایشان افتاده بودم و زارزار گریه می‌کردم و با او صحبت می‌کردم که از صدای ناله‌ام بیدار شدم؛ حالتی که از این مشاهده به من دست داده بود مانند آن بود که از فرط شوق، روح را از کالبدم بگیرند.

منظورم از این سخنها این است که حقیقتی دارد و شما باید یقین کنید که اگر کسی دست توسل به ائمه اطهار (ع) جست، آنها هم به او نظر دارند. اینکه خانه‌هایمان جلوه‌ای ندارد، از این است که نور خدا بر آن نتابیده؛ خانه‌هایمان از گناه و سیاهی پر شده. لاقلاً بیاییم خودمان را پاک کنیم که لایق امام زمان (عج) بشویم و این مذهبی که اختیار کرده‌ایم، بار مسئولیتی است که آن را بر دوش خودمان احساس می‌کنیم؛ یقین کنیم که این، ارزش است و به آدمی، منزلت می‌دهد.»

مصطفی امام زمان (عج) را در خواب دید

همرزم شهید مصطفی انجم افروز با بیان این که این شهید به من گفت که قبل از اذان امام عصر (عج) را در خواب زیارت کرده است، گفت: مصطفی به من گفت در خواب آقا را دیدم ولی جزئیات را برایم نگفت.

همرزم شهید مصطفی انجم افروز با بیان این که از سال ۶۱ به صورت اتفاقی در قطار با این شهید آشنا شدم، گفت: اگرچه تا سال ۶۴ با هم بودیم اما احساس می‌کنم یک عمر با وی آشنا بودم.

دکتر حسن داوودی با بیان این که هر چقدر فکر می‌کنم احساسم این است من و مصطفی با هم در آسمان‌ها بودیم، به بیان خاطره‌ای از شهید انجم افروز پرداخت و ابراز داشت: زمستان یکی از سال‌ها که باهم در پایگاه کلاهدوز قم در کنار هم خواب بودیم، من بعد از مجروحیت ناشی از جنگ و به دلیل قرص‌های سنگینی که مصرف می‌کردم برای اقامه نماز شب خواب می‌ماندم.

وی ادامه داد: یک شب صدای گریه مصطفی را در سجده شنیدم و با صدایش از خواب بیدار شدم اما خودم را به خواب زدم ولی پس از چند دقیقه مصطفی مرا بیدار کرد و گفت با هم به حرم حضرت معصومه (س) برویم.

داوودی با بیان این که ما نزدیک گلزار شهدای قم بودیم و در آن زمان در سرمای زمستان وسیله برای رفتن به حرم کم بود، اضافه کرد: به مصطفی گفتم چرا الان به حرم برویم و پاسخ داد که شاید بعدا بگوییم.

این استاد دانشگاه افزود: در آن زمان مصطفی حال بسیار خوشی داشت و تا حرم دویدیم به طوری که تا آن زمان چنین حالی نداشتیم، وقتی به حرم رسیدیم به من گفت هر کسی سمت خودش برود.

داوودی اضافه کرد: بعد از مدتی مصطفی سبک شد و برگشت و به من گفت تا زمانی که زنده ام این موضوع را با کسی در میان نگذار.

همرزم شهید مصطفی انجم افروز با بیان این که این شهید به من گفت که قبل از اذان امام عصر (عج) را در خواب زیارت کرده است، ابراز داشت: مصطفی به من گفت در خواب آقا را دیدم ولی جزییات را برایم نگفت اما گفت که سیراب شدم.

داستان

بخشی از یادداشت های شهید مصطفی انجم افروز دانش آموز هنرمند را در ادامه می خوانید تا با روح بلند او بیشتر آشنا شوید
ساعت به ساعت و در هر پیشآمد، خود را موعظه کن
مصطفی!

بالاترین لذتی که می توانی در زندگی کسب کنی، سوز و گدازهای عرفانی است؛ نغمه های عشق و سرور اشک نیمه شب است. آنجاست که به سرمزل باب القلوب رسیده، راه مکاشفات بر تو باز می شوند و به حریم خانه قدس و ملکوت راه می یابی، دیگر دل را به این خانه تار دنیا بند نمی کنی و به دنبال حقایق، رهنمون می شوی. خودت را از نعمت آه نیمه شب، محروم مکن.

و بیشترین لذت، در محبت است و نشانه محبت، این است که آنچه را دوست، خوش دارد، انجام بدهی و در آن تعجیل کنی و آنچه را خوش نمی دارد، رها کنی؛ چه دوست حقیقی که خدای تبارک و تعالی باشد و چه دوست مجازی؛ نتیجتاً مستحبات را عمل کنی و مکروهات را دوری کنی.

مصطفی!

ساعت به ساعت و در هر پیشآمد، خود را موعظه کن. چون کسی عیبهای نفسانی و عیبهای اعمال را به غیر از خدا نمی داند. مصطفی! تا نفست (نفس اماره) به مطمئن تبدیل نشده، همواره

در خطر دام شیطان هستی. اگر خودت را به حال خودت واگذاری و احاطه بر نفست نداشته باشی و فرماندهی تن به دست عقلت نباشد، هیچ ارزشی نداری و هوای نفس و آرزوها، تو را به طرف خودش می کشاند و از حیوان هم پست تر می شوی.

مصطفی!

موقع صحبت کردن، حرفی را که می زنی، مبالغه نباشد. در مقابل اشخاص، مدح زیادی نکن که آنان را به خجالت بکشانی و ناخودآگاه، از راه مدح، تحقیرشان بکنی. هر حرفی را که می خواهی بزنی، چند ثانیه صبر کن، آنگاه بر زبان جاری ساز.

مصطفی!

همانطور که مولا علی (ع) می فرماید: در زندگی آنچنان باش که مردم پروانه وار به دورت بچرخند و در مرگت برایت بگریند.

در زندگی، آنچنان باش که گویی تا ابد زنده ای و برای آخرت آنچنان باش که گویی لحظه ای دیگر زنده نیستی.

در مجلسی یا هر جایی اگر بوی غیبت را شنیدی، دوری کن و نشین و اگر می توانی، جلوگیری کن. اگر می توانی، کار فردایت را به امروزت بگذار ولی کار مربوط به امروزت را به فردا وامگذار. به چیز (مادیات) دل نبند که اگر از دست رفت، غصه دار نشوی و بر چیزی که از دست رفت، غصه مخور.

مصطفی!

اگر عملی را به طور مداوم، چهل روز تکرار کنی، آن عمل برای تو ملکه می‌شود، به این معنی که حالت خودکار پیدا می‌کند، و روح و جسمت، خود به خود انجام می‌دهد.

پس اگر مکروهی را چهل روز انجام ندهی [ترک آن] دیگر برایت آسان می‌شود و آن را انجام نمی‌دهی و اگر مستحب مشکلی را تا چهل روز انجام دهی، آن عمل مستحب، برای تو ملکه می‌شود؛ اگر چه زهر بلا باشد، آن زهر، برایت شیرین می‌شود.

مصطفی!

بر تو باد سکوت بسیار، سکوت بسیار، سکوت بسیار. زیرا که لباس سکوت، بهترین حافظ من و روح توست.

ای مصطفی!

در کارها به کسی امر نکن. تا آنجا که می‌توانی، خودت کارهایت را انجام بده.

ای مصطفی!

در مقابل دیگران، خود را کوچک بشمار و به آنان زیاد احترام قائل شو. یاد مرگ بسیار کن و آرزوی شهادت را در دل پیروان. اگر مسئولیتی بر دوش نهادند و از عهده‌اش برمی‌آیی، با جان و دل قبول کن و اظهار سستی و ناتوانی مکن.

دیگران را بیشتر از خودت دوست داشته باش و خدا را بیشتر از دیگران. هرگاه مشکلی برایت پیش آمد، دو رکعت نماز بخوان.

مصطفی!

هروقت از خواب بلند شدی، سجده شکر کن که خدا دوباره عمری به تو داده تا بتوانی عبادت کنی.

مصطفی!

هرچه بیشتر خود را نیازمند و محتاج به خدا ببینی، احساس حقارت بیشتری می‌کنی. زندگی مردان بزرگ و رفتگان را بخوان تا راهگشای کوچکی برای تو باشد. هرگز کار واجب را فدای مستحب مکن. هرچند نمی‌دانی تا چقدر زنده‌ای، اما پیش‌بینی آینده‌ات را بکن و لوحه راه و زندگیت را روشن کن. امانتی را که به تو می‌سپارند، بسیار دقت کن و مواظبش باش. قولی که می‌دهی، در آن ثابت قدم باش و کاری را نمی‌دانی آیا می‌توانی انجام دهی یا نه، هرگز قول مده. بلکه بگو ان شاء الله اگر توانستم و زنده بودم، انجام می‌دهم. هر کاری را که می‌خواهی انجام دهی با یاد خدا و ائمه اطهار (ع) صورت ده.

ای مصطفی!

از خدا بترس! از خدا بترس! از خدا بترس.

ای مصطفی!

از ریا و هوای نفس بترس؛ از ریا بترس؛ از ریا بترس. از خودبینی و خودپرستی بترس. بترس. بترس.

ای مصطفی!

فروتن باش، تواضع داشته باش، آرام باش.

سرزنش دل

هر گاه می بینم نسبت به برادر مومنی یا مسئله ای سوؔ ظن پیدا کردم در دلم ناخودآگاه نفس پلیدم وسوسه می کند فوراً وجدانم را قاضی قرار داده و نفس سرکش را به دار زده و پتک محکم به سرش می زنم و پس از چند لحظه ای می بینم واقعاً راحت شده ام.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران